

به نام خدا



نمایشنامه

منش جهان

نویسنده: ویلیام کانگریو

مترجم: دکتر محمد هادی جهان‌دیده

عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور استان اصفهان

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۹

بنام پروردگار پاک

پیشگفتار مترجم :

سپاس ایزد یکتا را رواست که از روح پاک خود در جسم ناتوان آدمیان دمید و فرشتگان را بر کُرنش آنان واداشت تا شاید قدر خود را بدانند و شاکر نعمت های بی مانند او باشند. بشر با نافرمانی خود از بهشت رانده شد و به پردیس حیوانات هبوط کرد. در این پردیس فانی مایه رنجش حیوانات، پرندگان و خزندگان شد و آنها را فدای درد گرسنگی و ضعف جسمانی خویش کرد. هموعان خویش را با سلاح های اهریمنی به خاک و خون کشید یا با زبان گزنده خود مانع خوشبختی آنان شد. برای رستگاری وی پیامبرانی راستگو از جانب خدای مهربان آمدند تا به او بگویند که آزمایشگاه دنیا لیاقت دل بستگی

ندارد. او باید با استفاده بهینه از اختیار خود ترازوی اعمال شایسته را سنگین کند و به جایگاه ازلی خویش بازگردد. بر جوان عاقل فرض است که از جاهلان روی بگرداند، پیران خردمند را حرمت نگه دارد و به ریسمان الهی چنگ زند.

نمایشنامه منش جهان (۱۷۰۰ میلادی) اثر ویلیام کانگریو پیرنگی پیچیده و نثری دشوار دارد که سبک ویژه ادبیات انگلیس در سده های هفدهم و هجدهم میلادی است. افکار کانگریو در همان عنوان نمایشنامه آشکار می شوند و توجه مخاطبان را به خود جلب می کنند. "منش جهان" یعنی آنچه روال این چرخ گردون بوده است و احتمالاً خواهد بود. سخنان شخصیت های نمایشنامه نمایانگر درک عمیق ویلیام کانگریو، نابغه هنرمند روزگار بازگشت سلطنت انگلستان، از پیچ و تاب های روح بشر و شامل جملاتی است که می توانند انسان ها را به واقعیت های جوامع هزار رنگ آن دوران آشنا سازند. تنها ترجمه

موجود از این نمایشنامه به زبان عربی با عنوان هکذا الدنیا تسیر (۱۹۷۹ میلادی) توسط علی الراعی در کویت انجام شده است. از خداوند رحمان تشکر می‌کنم که بر بنده ی خود منت نهاد و راه ترجمه این نمایشنامه دشوار را به فارسی هموار ساخت. امیدوارم صاحب‌نظران عالیقدر، مترجمان هنرمند و ادیبان خوش ذوق نظرات ارزشمند خویش را زیور این کتاب سازند.

هرچند "امانتداری در ترجمه" یکی از اصول مهم و اساسی بازآفرینی متون ادبی است، در برخی موارد تعدادی از واژگان، عبارات، جمله‌واره‌ها و جملاتی حذف یا مترادف‌سازی شدند. این اصلاحات به منظور احترام به ارزش‌های اسلامی و پیروی از قوانین چاپ کتاب در داخل ایران صورت گرفته است. این نمایشنامه، در قالب کمدی و بر اساس شرایط اجتماعی انگلستان سده ی هجدهم میلادی شکل گرفته است. با این وجود، واجب دانستم که از ترجمه ی بعضی کلمات و جملات صرف‌نظر

کنم تا متن حاضر با ارزش های متعالی اسلامی هماهنگ
و با فرهنگ اصیل ایرانی دمساز باشد. از مسوولین محترم
اداره ی کل ارشاد اسلامی استان خراسان رضوی و مدیر
دلسوزسازمان چاپ و نشر ایران و انتشارات ارسطو، آقای
حسین قنبری، تشکر می کنم که با همکاری خود مسیر
چاپ این کتاب را هموار فرمودند.

دکتر محمد هادی جهانزاده

عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور استان اصفهان -
شهریور ۱۳۹۹ خورشیدی

سر لوحه:

Audire est operae pretium, procedere recte

Qui maechis non vultis.

(second satire, lines 37-38)

” ای که کین خواه این افرادی /

شاد باش که ندارند راه فراری “

جلد دوم کتاب نقد هوراس خطوط ۳۷-۳۸

Metuat doti deprensa

(second satire, line 131)

”او نیت تدارک جهیزیه دارد“

جلد دوم کتاب نقد هوراس خطوط ۱۳۱

اشعار اهدایی

به آقای کانگریو

به مناسبت کمدی منش جهان

وقتی مسرت به قعر شادی پوچ افتد
در تصاویر مبهم بیهوده جا افتد

تماشاچیان بی بهره از شوخ منشی
در پی ژست بی قواره و هجو نمایشی

چگونه چون تو شاعری فرهیخته
باید که سراید بهر اندکی برگزیده ؟

هدفی پسندیده را دنبال می‌کنی
ولی اندکی را توانی شاد کنی

وحشیان خوش پوش به شهرت وفادارند
نامی ناروا از آن در یاد دارند

گرچه زشادکامی پرشور و مدهوشند
از سبوی گوارا به تدریج می نوشند
تقدیر سهم بزرگی سوی تو افکنده
هنر نویسندگی ات را تعالی بخشیده
شعر ستایشگر تو رود سوی آرابلا
با خود آورد نغمه های خوش آرابلا
نالۀ آشکار و شکوۀ غمگانه تو
شور شیرین آرد به شعر شبانی تو
پاستورا شکایتِ جوانان روستاییست
پژواک آن به دشت و دمن ها جاریست
گر الهام بخشی با قوت و گرمی
بدان فرانسوای فروفتاده ی زخمی
نمیان شود شکوه ویلیام در سراسر میدان
که بخشید دشمن مسجودش را نعمت جان

با تمرین سخاوتمندانه نقش خود
بازتابی خشم انگلیس را در نظم خود
با صحنه های برگزیده و انتخاب اصلح خود
کمدی نجیب باز یابد صدای ارفع خود
عزت ظالمانه و میل عاشقانه را می کاوی
بی سرزنشت به تمجید آنان شویم راضی
سایه دادگریت بر ذهنمان نشسته
جهان آینه هنرپیشه ات گشته
نا جوانمردانه دنیا حرمتش را می شکند
اوپیش بین همانست که در نظرش می رسد
آنگاه که هنرت رنگ غمگین گیرد
ملک دل را یکسره در بر گیرد
مردان حزین در سوگواری هنرت
در پی دلداری تو آمده اند با سخاوت

بیوه در فکر تاخیر است بی صبرانه
با ماسک خوشحالی آید در نمایشنامه

می شود در اندوه عروس سوگوارت مهمان
نمی گشت در غم فراقی این چنین گریان

زجر و راحتی ما به دستان توانای تو
احساس های ما در پی آثار والای تو

چگونه رهایی و بی درد با قلب مهربانت
زان غمی که فکنده ای در دل دوستانت؟

دوستانت در اندوه و تو بی دغدغه
این تنها فریب تو بود بی کبکبه

والاحضرتا، قدرت پویای خود برگیر
بر شادیمان ره یاب و اندوهمان برگیر



تقدیم به عالیجناب رالف

کنت شریف و شایسته مانگیو

جانم نشارتان؛

هنوز نگرانم که مردم مرا خودبین پندارند چرا که جسارت تقدیم این کمدی را به محضر ملوکانه داشته ام، هرچند که شک در این باب خالی از فخر و مباهات نیست. هر آنکه افتخار مصاحبت با حضرتعالی را داشته است {به خوبی} می داند که وقتی مردم نوشته ای را به تایید جنابعالی برسانند دیگر آن را کوچک نخواهند شمرد؛ اگر در شایستگی این کمدی اغراق می کردم {بدون شک} مغبون می گشتم چرا که تظاهر به کفایت این اثر ادبی

مایهٔ محرومیت آن از انتقاد {سازنده} حضرتعالی می‌شد. آن ارزشی که تحت نام من ممکن است شامل این اثر شود، خود به خود و به میزان لازم، در سایه حمایت ملوکانه جنابعالی به فعلیت خواهد رسید. امنیت این کمدی بیش از آنکه بخواهد با تقدیم به شما تأمین شود در ظلِ حمایت مستطاب محقق خواهد شد.

انتظار موفقیت این کمدی را به روی صحنه نداشتیم. بخش اندکی از آن مطابق ذوق همگانی ساخته شده بود که این روزها به نظر می‌رسد بر سلیقه تماشاگران حاکم باشد. آن شخصیت‌هایی که برای لودگی در کمدی‌های رایج نسل ما ساخته می‌شوند، به زعم چاکرتان، چنان دون مایه هستند که ذوق تماشاگران را به بیراهه می‌برند بجای آنکه با سرشت نیکو و متفکر خود بتوانند توجه آنان را به خویش جلب کنند. شخصیت‌ها در اصل باید وسیلهٔ خیر {مایهٔ احسان} باشند بجای آنکه مایهٔ تحقیر شوند؛ یا برخلاف آنکه ابزار مسرتمان باشند حس‌ترحم ما را

این عقیده موجب شد تا شخصیت های خنده داری را طراحی کنم؛ البته، نه بدان صورت که نشانگر نادانی ذاتی آنها باشد (که نه اصلاح شدنی است و نه مناسب اجرای صحنه نمایش)؛ و نه از آن دسته لودگی هایی که هم ساختگی {نابهنجار/مصنوعی} و هم اشتباه هستند. از آنجا که خلق چنین شخصیت هایی با مشکلات {و موانعی} روبروست، موفقیت آنها بر روی صحنه نیز با چالش هایی مواجه خواهد بود چرا که بیشتر تماشاگران با چنان شوق انتقادی به تماشای نمایش می آیند که حس سرزنشگر آنها لجام می گسلد و از فرط تندى و بی ملاحظگى هدف اصلی خود را گم می کنند. به تازگی شاهد چنین موردی بوده ام. این نمایشنامه دو سه روز پیش از آنکه یکی از آن قاضیان شتابزده {تماشاگرانِ اهلِ پیش داورى} مجالى پیدا کند تا بخواهد میان شخصیت ویتوود {شخصیت نمایشنامه} و فلان تروویت

{شخصیت واقعی} تمایز قائل شود به اجرا در آمد. بابت آنکه موضوع را به بیراهه کشاندم از محضر حضرتعالی پوزش می طلبم؛ اما برای آنکه سخنم در مجموع نامربوط نباشد خواهشمندم که رخصت دهید تا این کمدی را از سر نیاز تحت حمایت شما قرار دهم.

برای کسانی که با رنج و زحمت و توجه قلم می زنند راه رسیدن به وادی ممتاز با حمایت ملوکانه حضرتعالی و اندک فرهیختگانی چون شما میسر خواهد گشت؛ چرا که "شاعر" غیرمتعهد هر که را که بتواند در یک سطح قرار می دهد { و ستایشگر خوشامدگوی می شود}.

ترنس که درست نویسنده ترین شاعر دنیا بود، سیپیو و لیلیس را داشت که با وجود آنکه دستیار وی در سرودن اشعارش نبودند ولی دست کم او را در مسیر شهرت حمایت کردند. با وجود شایستگی شگفت آور ترنس، حمایت این دو تن برای پیروزی وی لازم بوده است. خلوصی که در سبک ترنس وجود داشت، ظرافتش در تغییرات نمایشی

و تناسب شخصیت هایش در زمرهٔ زیبایی های ادبی بودند که تماشاگران با سلیقهٔ ویژه خود توانایی درک آنها را نداشتند. شاید، یکی از خشن ترین ضرباهنگ های پلوتس که هوراس مخالف سرسختشان بود توجه تودهٔ تماشاگران را به خود جلب می کرد، منظوم آن دسته از تماشاچسانی است که بیشتر شیفته دو یا سه ژست نابهنگام می شوند بجای آنکه گره گشایی هنرمندانهٔ یک فابل (حکایت اخلاقی) را دوست بدارند.

ترنس همزمان با کسب موفقیت و برتری در اجرای نمایشنامه های خود قراردادها و فعالیت هایش را گسترش داد. او بنای هنری خود را بر منادر استوار ساخت؛ پیرنگ هایش از منادر الگو می گرفتند و شخصیت های مورد نظر منادر به سادگی در دستان ترنس خلق می شدند. ترنس از منادر الگوبرداری می کرد و منادر نیز در سایهٔ مشاهداتش از آثار ثوفراستوس و در نتیجهٔ شاگردی وی شخصیت هایش را خلق می کرد. مشهور است

که ثئوفراستوس نه تنها مرید ارسطو بلکه جانشین بلاواسطه وی بوده است؛ همان ارسطویی که بزرگترین داور شعر است. اینان بزرگترین افرادی بودند که برای الگوبرداری (طرح ریزی) سودمند واقع می شدند؛ علاوه بر تزئین نمایشنامه های خود به زیور خلوص بخت دیگری نیز در سبک و تناسب شخصیت ها به ترنس روی آورده بود و آن رخصت مصاحبت با سیپیو و لیلیس بود که دو نفر از بزرگترین و مودب ترین معاصرانش بودند. در واقع مزیتی که در همنشینی با این افراد وجود دارد این است که راه رسیدن به کمال در خلق دیالوگ های نمایشی را هموار می کند.

اگر در هر قسمتی از این کمدی دگرگونی بهتری در سبک و شیوه بیان خود ایجاد کرده ام، یا دست کم کار بجا تری نسبت به نوشته های پیشین خود انجام داده ام، باید با غرور و قدردانی شایسته، آنها را میوه رخصت مصاحبتی بدانم که ساحت ملوکانه جنابعالی شامل حالم

کرد و یا هر فرد دیگری از جامعه که در تابستان گذشته و در بازنشستگی {و غیاب} شما از شهر می توانست چون شما لایق باشد؛ چرا که این کمدی بلافاصله پس از آن نوشته شد. اگر اجرای این کمدی موفق نبوده است جای تأسف دارد؛ چرا که امروزه حامیانی در ردهٔ سیپیو و لیلیس وجود دارند اما نویسندگی با توانایی های ترنس را می طلبد. اگر اشتباه نکنم، شعر تنها هنری است که هنوز از حمایت شما بی بهره است. معماری و نقاشی در کمال افتخار برای میهن ما، در سایهٔ نفوذ و حمایت شما بارور شده اند. در این میان، شعر که پیشکسوتِ تمامی هنرهاست و سرچشمه بیشترشان، گویی که از حق مسلم خویش چشم پوشیده است و نمی خواهد که دین خود را به جنابعالی اداء کند؛ شعر به بقیه هنرها اجازه داده است که در مدار احترام و توجه شما قرار گیرند چرا که هیچکدامشان نمی تواند به داشتن جایگاه بهتری وانمود کنند.

سرشت شعر مایه تقدیس بزرگان و نیکان است؛ میان این دو گروه (شعر و بزرگان) رابطه ای دوسویه برقرار و نظر بزرگان نیز به این رابطه همیشه مساعد بوده است. شعر مفتخر به خطاب شدن به بزرگان بوده است و بزرگان نیز امتیاز ویژه ای در حمایت از آن داشته اند.

این اصل کلی بهانه همیشگی نویسندگان بوده است که نتایج تلاش و زحمات خود را به بزرگان منتسب سازند؛ اما امیدوارم که در این لحظه سخنان بنده حمل بر تملقات مرسوم در تقدیم نامه های امروزی نشود؛ و از آنجا که ویژگی های ملوکانه حضرتعالی در میان شایسته ترین افراد قابل شناسایی است تفاوت این تقدیم نامه با نمونه های مشابه خود این است که با احترام ویژه خود به محضرتان اطمینان می دهم که با آگاهی کامل از انسانیت و لیاقت شما، مخلص ترین و افتاده ترین چاکرانتان هستم.

ویلیام کانگریو



پیش نمایش:

اجرا توسط آقای بترتین

از میان نادانان شور بخت لعین
سرایندگان شعرند دسته ی بدترین

بخت داده به آنان توان شعر گویی
لیک رها می سازد پس از گمراهی

این نادانان کجا و دیوانگان مادرزاد کجا
بخت بنوازد فرزندان خود را جدا جدا

فاخته تخم می گذارد در لانه ی دیگران
بیاورد به دنیا فرزند خود و دیگران

بدان سان که بخشد به فرزند خوانده ها
نورزد مهرخود را به جگرگوشه ها

شاعران نادان همچون حبابند
مردم شهرسر کارشان می گذارند

شهرتشان می گذرد ز موانع نابرابری
می بازد رنگ خود را در هر سروده ای

شاعری که ز تملق بگشته صاحب جاه
یقین دارد که روزی شود روی سیاه

تا کنون لطفتان نصیب این شاعر گشته
لیک ندارد توقعی بر اساس گذشته

حماقت شاعر تکیه بر گذشته است
ستایش از گذشته دوام نداشته است

در پاراناسوس رود جایگاه شاعر ز دست
گر نوشته اش بی مقدار گردد و پست

او به سختی این صحنه ها را زینت داده
لیک نرنجد ز هر گونه انتقاد سازنده

لعن و نفرینش کنید به تندی
با دیدن هر یکنواختی و سستی

قسم می خورد که نرنجد ز انتقاد تیز
نخواهد شود خود رای و مردم گریز

صاحب طرحی نو و فکری آشناست
کمی لودگی ولی هجو از دم خطاست

نباید طنز خواهید بهر چنین نمایشی
این جامعه نیست نیازمند پالایشی

شاعر خواهد که کسی غم نخورد
آموزش ندهد تا به کسی بر نخورد

گر ببینید ساده لوحی را ناگهان
نباشد چنین فردی در جمعمان

شاعر بیطرف و فردی بی ادعاست
نمایش منتظر رخصت از شماست

قضاوت را تفویض نموده به شما
مختار باشید که نفرینش کنید یا که دعا

شخصیت‌های نمایشنامه

مردان:

نقش	بازیگر
فینال	آقای بترتن
میرابل	آقای وربراگن
ویتوود	آقای باون
پتیولنت	آقای باومن
سرویلفول ویتوود	آقای آندرھیل
ویتول، خدمتکار میرابل	آقای برایت

زنان:

لیدی ویشفورت	خانم لی
خانم میلانت	خانم بریس گردل
خانم ماروود	خانم باری
خانم فینال	خانم باومن

خانم ویلیس
خانم پرینس

فوییل
مینسینگ

پادوها، مهمانداران

صحنه: لندن

زمان اجرای نمایش مصادف با زمان اجرا { ۱۷۰۰
میلادی } است.

پرده اول : صحنه اول

قهوه خانه

میرابل و فینال مشغول بازی هستند، بتی منتظر
است

{میرابل} : آقای فینال، شما آدم خوش شانسی هستی.

{فینال} : بازی تمام شد؟

{میرابل} : هرطور میل دارید. [اگر بخواهید] برای

سرگرمی شما می توانم بازی را ادامه دهم.

{فینال} : نه، یک وقت دیگر به شما فرصت جبران می دهم ؛ وقتی که اینقدر نسبت به بازی بی تفاوت نباشید؛ فکرتان در حال حاضر مشغول چیز دیگری است و به بازی ارزش نمی دهید. بی تفاوتی حریف بازنده از لذت بازی می کاهد.

{میرابل} : شما بی نهایت باریک بین هستی و توانایی تهذیب نفس خود را داری

{فینال} : خواهش می کنم بگو چرا اینقدر در خودت هستی؟ چیزی ذهنت را به خودش مشغول کرده.

{میرابل} : چیز مهمی نیست؛ امروز همینطوری پکر هستم ولی شما سر حال هستی. همین و بس.

{فینال} : اعتراف کن که دیشب شما و میلانت پس از رفتن من با هم مشاجره کردید. دختر خاله ی من بعضی مواقع اینقدر بدخلق می شود که یک فیلسوف را هم از کوره در می برد. امکان دارد که یک آدم از خود

راضی وارد آنجا شده باشد و میلانمت در غیاب تو بیش از اندازه باعث گستاخی وی شده باشد.

{میرابل}: {آنهایی که آنجا آمدند} ویتوود و پتیولنت بودند؛ بدتر از همه خاله میلانمت، مادر زن شما، دشمن من، خلاصه همه را در اسمش خلاصه کنم، لیدی ویشفورت پیر هم آنجا آمد.

{فینال}: اوه، مساله اصلی همین هست. لیدی ویشفورت تمایل به ازدواج با تو دارد. ولی آیا همسر من هم آنجا بود؟

{میرابل}: بله. سه یا چهار نفر همراه خانم ماروود بودند که آنها را نمی شناختم. وقتی من را دیدند قیافه ای جدی به خودشان گرفتند {چهره شان در هم شد} و با هم زمزمه هایی کردند. سپس با صدای بلند در مورد یک ناراحتی عصبی با هم صحبت کردند و بعدا از مدتی به سکوت عمیقی فرو رفتند.

{فینال} : دلشان می خواسته از شرت خلاص شوند

{ دلشان نمی خواسته آنجا بمانی }

{میرابل}: به همین دلیل هم من تصمیم گرفتم

که از آنجا تکان نخورم. سرانجام آن پیرزن خوب هم

سکوت زجرآور را شکست و میهمان ها را بخاطر میهمانی

طولانی سرزنش کرد. نمی خواستم بهش اعتنا کنم ولی

وقتی میلامنت خودش را داخل بحث انداخت {و با خاله

اش همصدا شد} من با لبخند زورکی که بر لب داشتم

از آنجا بلند شدم و بهش گفتم که خوب می دانم که چه

موقع یک میهمانی برای میزبان زجرآور {و طاقت فرسا}

می شود. او از خجالت سرخ شده بود و من هم بدون اینکه

منتظر جوابش بمانم آنجا را ترک کردم.

{فینال} : اون {میلامنت} فقط از خاله اش حمایت

کرده و اگر تو از گفته هایش رنجیده ای باید خودت را

شمارت کنی.

{میرابل}: {اراده} میلانت مستقل تر {محکم تر}
از این هست که تحت فشار {و تاثیر} شخص دیگری
حرف بزند.

{فینال}: چطور؟ حتی اگر نصف سهم الارث
میلانت بستگی به جلب رضایت خاله اش موقع ازدواج
داشته باشد؟

{میرابل}: در آن لحظه خوشحال تر می شدم که
ببینم میلانت از جانب خودش دارد حرف می زند {و
استقلال فکری خاص خودش را دارد}

{فینال}: حالا یادم آمد. زیاد برایم جای تعجبی ندارد
از حضور ناراحت بودند و دلشان می خواسته که آنجا
را ترک کنی. دیشب یکی از آن جلسات غیبت گویی آنها
بوده که در قالب یک گروه کوچک مشغول تهمت زنی و
توطئه چینی برای دیگران می شوند. این جلسات سه بار
در هفته تشکیل می شود و به نوبت در خانه ی همدیگر

آن را برگزار می کنند. آنها دور هم جمع می شوند و مثل یک پزشک قانونی بالای سر جنازه ی آبروی از دست رفته ی مردم در آن هفته نظر می دهند. من و شما از این جمع اخراج هستیم و یکبار تصمیم گرفته شده بود که بطور کلی هیچ مردی وارد این گروه نشود. یک نفر پیشنهاد داد که بنا به مصلحت یک مرد باید در آن جمع حضور پیدا کند و بدین خاطر پتیولنت و ویتوود وارد لیست اعضاء آن شدند.

{میرابل}: و چه کسی می توانست بانی این کلوب انحصاری باشد؟ لیدی ویشفورت ، تضمین می کنم، که تنفر خودش را از مردان اظهار کرده و از آنجایی که پر از چابکی یک زن پنجاه و پنج ساله هست دلش می خواهد یک مصاحب داشته باشد و آب میوه درخواست می کند. نسل های آینده را به حال خودشان واگذار کنید چون لیدی ویشفورت سنی ازش رفته است.

{فینال} : کشف مهرورزی دروغین تو برای کتمان

علاقه ات به خواهرزاده اش باعث عصبانیت لیدی ویشفورت شده است. اگر بهتر از این و موفقیت آمیز تظاهر کرده بودی مسایل به روال طبیعی خودشان پیش می رفتند

{میرابل}: من هر کاری که در توان یک نفر صاحب وجدان بود برایش انجام دادم. وقتی ورم مفاصل سراغش آمد به وی قبولاندم که مردم فکر می کنند که این بیماری ناشی از کار زیاد است. نجابت و پاکدامنی به من اجازه نمی داد که با او رفتار ناشایست داشته باشم. ولی برای کشف برخی مسایل مرهون دوست همسر تو ، خانم ماروود هستم.

{فینال} : چه چیز می توانسته باعث شود که او {خانم ماروود} با تو دشمن شود؟ تنها دلیل این می تواند باشد که قصد ازدواج با تو داشته ولی تو راغب نبوده ای. زن ها نمی توانند به سادگی این چنین بی تفاوتی هایی را فراموش کنند.

{میرابل}: او تا این اواخر رفتار مودبانه ای نسبت به من داشت. اعتراف می کنم که از آن دسته مردانی نیستم که مشتاقند رفتار مهربانانه یک زن را به بی شخصیتی وی تعبیر کنند. من از آن آدم‌هایی نیستم که فکر کنند از زنان خدوم و موقر می شود سوء استفاده کرد.

{فینال}: میرابل، تو جوانمرد خوبی هستی و با وجود بیرحمی ات آنقدر مهربان هستی که نخواهی شرافت کسی را لکه دار کنی. ولی تو با یک نوع بی تفاوتی صحبت می کنی که به نظر ساختگی {مصنوعی} می آید و این مساله را تایید می کند که از این حس بی تفاوتی نسبت به ماروود غافل نیستی.

{میرابل}: تو داری این بحث را با چنان نگرانی ادامه می دهی که حقیقی به نظر می رسد و این مساله را تصدیق می کند که آگاهانه نگران خانم ماروود هستی.

{فینال}: خجالت دارد، شرم کن دوست من. اگر